



اشکِ نجات

مقدمه

... حرکت کشتی نجات آدمیان، احتیاجی به دریا ندارد.

این کشتی بر روی قطره اشکی مقدّس که برای حسین ریخته می‌شود، می‌گذرد. اشکی که از اعماق دل برمی‌آید و جان را می‌شوراند و آن‌گاه، رهسپار پیشگاه اقدس خداوندی می‌شود. آرزوی قلبی‌ام از زمان طلبگی، نوشتن کتابی درباره شخصیت امام حسین (ع) بود. و حاضر بودم تمام زندگی‌ام را بدهم، تا مردی چون ویکتور هوگو درباره امام حسین (ع) مطلب بنویسد. محمدتقی جعفری

... باز سخن بر سر عاشورا است و روز و شب آن. شب عاشورا، روز بزرگ انسانیت است و روز عاشورا، ملکوتِ سترگ همه روزها. باید اعتراف کرد که ذات عاشورا، از غروب اول عاشورای اول، مستور ماند، تا روزگاری گذشت و حقایق آن، آن‌گونه که بایسته بود تا در مسیر بیداری انسان اعجاز نشان دهد، نتابید. محمدتقی جعفری با غنای تحلیلی غیر قابل انکاری، در صدد بیان مطالبی است که اصولاً هیچ دین‌شناس خبیری که در صدد درک و فهم آموزه‌های شیعه است، از تفکرات مندرج در آن بی‌نیاز نخواهد بود و تمام کسانی که دوست دارند از اهل بیت و جایگاه واقعی آن‌ها در متن دین – بدون این‌که در لغزش‌های تحریف فرو افتند – به درستی آگاهی یابند، لزوماً باید این نوع تفکرات و انگاره‌ها را مفروض گرفته و از محتوای آن‌ها مطلع و مستبصر باشند.

چه، حسین (ع) زرگر حقیقت است و قلّه‌ای که «حماسه»، کوه‌پایگی حقیقتش را عهده‌دار شده است. گفتار جاودانه او: «اگر دین هم ندارید، آزادمرد باشید!» پس از گذشت نزدیک به چهارده قرن، باز بر حقیقت خویش اصرار می‌ورزد و می‌رود که در کنار مانایی خود، در بلندای والاترین تفکرات روزگاران بنشیند، چرا که خطاب امامت به انسانیت، باز جز این نیست: اگر دینمدار نیستید، آزادمرد باشید، شاید انسانیت از افق آزادی طلوع کند.

کتاب امام حسین (ع) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، با هر دو بخش خود – نوشته‌ها و سخنرانی‌ها – در بردارنده روایت جدیدی است که امام حسین (ع) و قیام او را از منظری دیگر مطرح می‌کند: «حیات» به جای «تراژدی»، «حقوق بشر» به جای «اسطوره»، «انسان» به جای «تاریخ» و «وجدان» به جای «حماسه». ایشان هر چند توفیق نیافت نگارش خویش درباره امام حیات‌باوران حسین بن علی (ع) را تکمیل نماید، ولی این توفیق را یافت که دیدگاهی نو را مطرح نموده، میان «عاشورا» و «حقیقت» از یک سو و امام حسین (ع) و انسان از سوی دیگر، رابطه‌ای بنیادین برقرار کند و انسان‌شناسان و اهل حکمت و دانایان بشری را به نظاره فرا بخواند و با تکیه بر عظمت بی‌بدیل حسین (ع)، با صدایی رسا و با قلمش فریادخوان این رمز بزرگ باشد که: برخیزید انسان را پیدا کنیم!

استاد محمدتقی جعفری از جمله متفکرین معاصر جهان اسلام است که با احساس ضرورتی که در او پدید آمده، بخشی از قوای فکری خود را معطوف به واقعه عاشورا و تاریخ امام حسین^(ع) نموده است. او در زمینه علت پرداختن به مسئله قیام امام حسین^(ع) چنین می گوید:

تولد و زندگی اینجانب در سرزمین‌هایی بوده است که در طول سال‌ها، به مناسبت‌هایی، خصوصاً در روزهای به سوگ نشستن در عزای حسین^(ع) در محرم الحرام، زمزمه‌ها و ناله‌ها و فریادهای حیات‌بخش حسینی از اعماق جان‌های مردم طنین می‌انداخت و توجه جدی همگان را به عظمت اصول ارزش‌های انسانی - که حسین^(ع) مدافع قهرمان آن بود - تجدید می‌نمود. در آغاز جوانی‌ام، شنیدن سخنرانی‌های پرمحتوایی که به وسیله صاحب نظرانی آگاه و با اخلاص پیرامون تاریخ صدر اسلام، خصوصاً حادثه بی‌نظیر دشت نینوا ایراد می‌شد، به کنجکاو و حساسیت من درباره این واقعه محیرالعقول می‌افزود ... می‌توانم بگویم که در طول دوران تحصیلاتم، چه در ایران و چه در نجف اشرف، همواره بخشی از اوقات خود را صرف مطالعه و بررسی تدریجی پیرامون این واقعه شگفت‌انگیز تاریخ بشری و علل و نتایج آن می‌نمودم. همزمان با این تفکرات و تأثیرات درونی انسان‌های بی‌شمار، از کوچک و بزرگ و از مردم عامه گرفته تا متفکران و شخصیت‌های بزرگ را می‌دیدم که با یادآوری حادثه خونین کربلا، مقدس‌ترین اشک‌ها را که از اعماق جانشان سر می‌کشید، بر رخسار خود سرازیر می‌نمودند ... این حالات و امواج روحی مستمر که در طول سالیان متمادی، احساس عمیقی را در درون من به خود اختصاص می‌داد، این آرزوی بزرگ را در من به وجود آورد که اگر روزی عنایات خداوند یاری‌ام کند، تا آنجا که بتوانم - اگر چه با بضاعتی اندک - تفسیر و تحلیلی درباره حادثه بی‌نظیر کربلا انجام بدهم و تا آنجا که مقدوراتِ علل و نتایج و ارزیابی این واقعه عظیم را که کره زمین تاکنون مشابه آن را ندیده است، به دست آورم، به حمایتگران کرامت و حیثیت انسانی و قربانیان ارزش‌های والای آن تقدیم نمایم.

محمدتقی جعفری با چنین انگیزه‌ای در موضوع حادثه کربلا وارد می‌شود و پیوسته در پی تحقق بخشیدن به آرزوی دیرینه خود بود. او می‌خواست آنگونه که شایسته است، این حرکت بی‌نظیر تاریخ را وارد حوزه اندیشه و تفکر نماید تا پیشتازان جوامع بشری از آن در رشد و اعتلای ارزش‌های انسانی بهره‌برداری نمایند. به نظر می‌رسد آنچه که او را بیش از هر موضوع دیگری در پرداختن به مسئله عاشورا و امام حسین^(ع) ترغیب می‌کرد، وضعیّت اسفبار انسان در قرن بیستم بود.

ایشان در بخشی از مقدمه کتاب خود - امام حسین^(ع) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت - در این باره می‌گوید:

این آرزوی بزرگ، با گذشت زمان نه تنها در درون من ضعیف نمی‌شد، بلکه با افزایش فعالیت‌های فکری در علوم انسانی و مشاهده مسائل و مشکلات لاینحل آن‌ها شدیدتر و جدی‌تر می‌گشت. تا این که در این اواخر قرن بیستم میلادی که نغمه‌های روح‌بخش حیات از طنین افتاده و به جای آن‌ها، بانگ شوم پوچی و بی‌هدفی زندگی از نای اکثریت قریب به اتفاق مردم سر می‌کشد و بیماری «از خود بیگانگی» را اعلان می‌نماید، احساس کردم هیچ وظیفه‌ای مؤکدتر و هیچ تکلیفی ضروری‌تر از این نیست که اگرچه با بضاعتی ناچیز، به یاری بیدادگران بشریت مست و از خود بیگانه در این برهه از تاریخ بشتابیم، باشد که در اعلان عظمت الهی حیات و هدف اعلی آن، و وقاحت مرگ پست که همان مرگ ارزش‌های انسانیت است، خدمتی انجام بدهیم.

بنا به همین انگیزه‌ها بود که باعث شد ایشان در تحلیل واقعه عاشورا بیش از همه به بُعد انسان‌شناسی آن توجه داشته باشد. او در لابه‌لای این حادثه عظیم، به دنبال معرفی کرامت‌ها و ارزش‌هایی بود که در طول سالیان متمادی تحت تأثیر عوامل قدرت و ثروت و شهرت به فراموشی سپرده شده بود. وی معتقد بود که واقعه عاشورا نه یک تراژدی صرف، بلکه حماسه‌ای بود که با آن، اصول اساسی انسان‌شناسی و کرامت‌های انسانی بازیابی و به جوامع بشری عرضه شد و جاودانه ماند. به اعتقاد جعفری، این حادثه جانسوز، به تنهایی و با توجه به عظمت بی‌نهایت آن، و شهیدی که به نام حسین بن علی^(ع) به عالم بشریت برای دفاع از حیثیت و شرف و کرامت انسانی تقدیم کرده است، توانایی نجات دادن تاریخ انسان‌ها را که از ظلم و بیدادگری و حق‌کشی در رنج به سر می‌برند، دارد. مشروط بر این که مغز مردم به وسیله یزیدیان روزگاران، از حق‌جویی و واقع‌گرایی شست و شو نشود و تخدیر نگردد.

در مقابل این انگیزه متعالی، اهداف و انگیزه‌های دیگری نیز وجود داشته و دارد که با لفاظی‌های فریبنده و گاه مدرن، سعی در پوشاندن این واقعیت‌های شگرف دارند. از آن‌رو، جعفری با آگاهی کامل از این گونه رویکردهای غیر انسانی سعی می‌کند تبیین صحیحی از موضوعات و اصطلاحات مورد بحث ارائه نموده، آن‌گاه تأثیر واقعۀ عاشورا در نجات انسان‌ها از پوچی، ظلم و ستم، و رهنمون شدن آن‌ها به حیات معقول را ثابت کند.

بنابراین، ما در این نوشتار سعی خواهیم نمود، به اختصار، زوایایی از اندیشه‌های محمدتقی جعفری را درباره عظمت واقعۀ عاشورا و نقش آن در بازیابی کرامت و ارزش‌های از دست رفته انسان در قرون اخیر، بیان کنیم.

مرگ و زندگی در قاموس حسین بن علی^(ع)

شاید عده‌ای این گونه تصور نمایند که حرکتی که منجر به مرگ می‌شود، چگونه می‌تواند پیروزی و فداکاری را به ارمغان بیاورد؟ مهم‌تر از آن، مرگ کسی چگونه می‌تواند حیات و نجات دیگران را در پی داشته باشد؟ ایشان با تفسیر معنای مرگ و زندگی و بیان سه راه اساسی برای نجات بشریت، به این سؤال پاسخ می‌دهد:

برای کسانی که زندگی را به معنای حیات معقول () می‌دانند که از حکمت و عنایت ازل خداوندی سرچشمه گرفته و تا پیشگاه خداوندی کشیده می‌شود، زندگی طبیعی محض، وسیله‌ای مناسب برای وصول به آن «حیات معقول» است که شخص آگاه در راه به دست آوردن آن، حاضر است صدها بار از آن زندگی طبیعی دست بردارد. حسین بن علی(ع)، با توجه به مجموع قضایا و حوادثی که پیرامون شهادت او صورت گرفته، در مرتفع‌ترین قلۀ فداکاری در راه حق و حقیقت با قامتی راست و با جدی‌ترین قیافه ایستاده و با رساترین صدا، همه افراد بشر را مخاطب قرار داده و فریاد می‌زند: «ای انسان‌ها! برای زندگی معنایی بالاتر وجود دارد که فرار گرفتن در شعاع جاذبیت کمال است، و برای مرگ نیز حقیقتی عالی‌تر وجود دارد که ورود در حوزه جاذبیت کمال می‌باشد.»

زندگی به این معنی، همان حیات طیبه (حیات معقول) است که آزادی، عزت، شرف، علم، عدالت، صدق، صفا و کمال‌جویی از مختصات آن است. و مرگ به آن معنی، شکوفایی همان حیات طیبه است که شخصیت آدمی به وسیله آن در حوزه جاذبیت کمال به ثمر جاودانی خود می‌رسد. شما اگر سخنان پیشتازان قافله انسانیت و رشدیافتگان نوع بشری را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهید، خواهید دید که این کمال-یافتگان، مرگ را بر زندگی ذلت‌بار و محدود و غوطه‌ور در جنب و جوش حیوانی، چنان ترجیح می‌دهند که حیات را بر مرگ، زیرا زندگی پست از نظر آنان، بدتر از مرگ است. این سخن امام حسین(ع) است: «من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز دلتنگی و اضطراب و ملامت نمی‌بینم.»

این نگاه به مرگ و زندگی است که حسین(ع) را وادار می‌کند تا راه فداکاری و شهادت را برای نجات بشریت از پوچی اتخاذ نماید.

محمدتقی جعفری در نظریه خود سه راه اساسی برای نجات بشریت از پوچی، و اثبات و اعلان عظمت

الهی حیات (حیات معقول) معرفی می‌نماید:

راه یکم - ارائه منطقی تعلیمات ربّانی انبیای عظام، اولیای کرام، حکمای راستین و وارستگان از تاریکی‌های ماده و مادّیات و پیوستگان به عالم عقل والا که تاکنون از طرق گوناگون، بشریت را آگاه ساخته‌اند.

راه دوم - جمع‌آوری و بررسی نتایج مثبت و سازنده پیروی از ادیان الهی و انسان‌های رشدیافته در مسیر انبیای عظام و همه وارستگان از آلودگی‌های خودخواهی و خودکامگی.

راه سوم - این راه بسیار با اهمیت عبارت است از: عشق و علاقه فراوان انسان‌های پاک‌دل و خردمند به برخورداری از فضیلت‌ها و کرامت‌های والای روحی، هر چند که به دست آوردن آن‌ها، مشقت‌بار و زجرآور باشد. حدّ اعلای این فضیلت‌ها و شرافت‌ها پس از قرار گرفتن در شعاع جاذبه ربوبی (خدایابی)، انواع فداکاری‌ها و شهادت‌ها در راه نجات دادن خود و دیگران از فقر مادی و روحی است.

ایشان در ادامه توضیح راه سوم، به تفسیر معنای شهادت می‌پردازد، پدیده‌ای که اغلب متفکران، خصوصاً متفکران غربی، از درک معنای آن - که ناشی از عدم درک صحیح معنای مرگ و زندگی است - عاجزند. به اعتقاد وی:

متأسفانه اغلب متفکران علوم انسانی در دوران معاصر، خصوصاً در مغرب‌زمین، آن چنان که اهمیت این پدیده الهی اقتضا می‌کند، آن را مورد توجه قرار نداده‌اند.

وی اهمیت پدیده شهادت را در درجه‌ای می‌داند که اگر در تاریخ بشری جز یک فرد شهید وجود نداشت، برای اثبات آهنگ عالی جهان هستی که بیان‌کننده هدف اعلاّی حیات است، کافی بود، چه رسد به این که ما در طول تاریخ، ده‌ها و حتی صدها هزار شهید می‌بینیم که با اعتلا بخشیدن و تکمیل شخصیت خود، در راه دفاع از انسانیت و ارزشهای آن، از زندگی طبیعی چشم پوشیده و به حیات حقیقی نایل شده‌اند.

جعفری پدیده شهادت را عبارت از: «پایان دادن به جریان حیات [که در متن طبیعت، مطلوب مطلق است]، در کمال هشیاری و آزادی و آشنایی با ماهیت و مختصات آن» می‌داند، و ابعاد سه‌گانه برای آن قائل شده است:

بُعد یکم - پایان دادن به زندگی طبیعی، در راه دفاع از ارزش‌ها و حیات حقیقی افراد جامعه.
بُعد دوم - شکافتن کالبد مادی و به پرواز درآوردن روح به مقام شهود الهی، در راه وصول به جاذبیت کمال برای بزرگداشت حیات معقول خود و دیگران.

بُعد سوم - تعیین‌کننده ملاک و میزان برای زندگی قابل توجیه در این دنیا.
البته بدیهی است کسی که حقیقت و ارزش واقعی حیات برای او مطرح نیست و از حیات چیزی جز خوردن و خوابیدن و اشیاع خواسته‌های حیوانی نمی‌فهمد، نه شهادت برای او قابل درک است و نه حیات حقیقی که دارای عالیت‌ترین ارزش است. هر اندازه انسان شهید از مزایا و عظمت‌های حیات آگاه‌تر باشد، و هر چه بیش‌تر توانایی استفاده از آن‌ها را داشته باشد، شهادت او از عظمت بالاتری برخوردار می‌شود.
حال، می‌توانیم این معنی را به خوبی درک کنیم که چرا شهادت امام حسین(ع) با عظمت‌ترین شهادتی است که در تاریخ بشر بروز کرده است، زیرا او با شناخت همه ابعاد و امتیازات زندگی و توانایی برخوردار از آن‌ها، دست از زندگی شسته است.

جعفری اساساً بحث شهادت امام حسین(ع) را دلیلی بر اثبات معاد می‌داند و معتقد است که از جان-گذشتگی چنین شخصیت باعظمتی، دلیلی بر وجود روز واپسین خواهد بود.
داستان حسین(ع) از جهت جامع بودن، بر تمامی ابعاد فداکاری در راه عالی‌ترین ارزش‌های انسانی منحصر به فرد است.

به اعتقاد وی، این موضوع بر هیچ کسی پوشیده نبوده، و در این رابطه سخنی از آقای کورت فریشلر آلمانی می‌آورد که وی در کتاب امام حسین و ایران می‌گوید:

کشته شدن حسین [مانند هر کشته شدن]، یک فاجعه بود، اما فاجعه‌ای استثنایی. و بعد از چهارده قرن، یک مورخ بی‌طرف، آن فاجعه را به شکل یک کوه طولانی و مرتفع می‌بینید که فاجعه جنگ‌های دیگر در پشت آن پنهان است و به چشم نمی‌خورد. بزرگ‌ترین محتمل یا علتی که این فاجعه را بزرگ کرد، این بود که برای حفظ جان صورت نگرفت و منظور مادی هم در آن نبود. حتی حسین علاقه نداشت با این فداکاری نام خود را باقی بگذارد، و دیگران نام او را حفظ کردند و باقی گذاشتند.

خواست حداقلی و حداکثری امام حسین(ع) با توجه به ارزش ذاتی انسان
امام حسین(ع) در لحظات سخت روز عاشورا، این جمله «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم» را ایراد فرمود. محمدتقی جعفری در تحلیل این جمله از امام حسین(ع) می‌گوید:

فهم حقیقت این جمله، موقعی میسر است که شخص محقق این معنی را درک کرده باشد که آن‌چه که هدف اعلاّی پیروی از دین و از اخلاقیات عالی انسانی است، تطبیق و وابستن حیات و ارزش‌های آن به خداست و اگر انسانهایی به علت سقوط از این مقام والا، خود را از دین محروم ساختند، حداقل نباید کرامت و شرف ذاتی انسان و لزوم پیروی او از اصول حیات دسته‌جمعی که در رأس آن، احترام به انسان-های دور از بیکار و جنگ قرار گرفته است، فراموش کنند. این، همان حداقلی است که ممیز میان انسان و حیوان است.

به عقیده ایشان، پاسداشت حیات، با دوری از ذلت و خواری که در منطق امام حسین(ع) متبلور بود، محقق می‌شود.

وی بر این باور است که امام حسین (ع) در عاشورا با شهادت خود، خواست به انسان ها بگوید: زندگی در سایه کرامت و شرف ارزش دارد، نه در ذلت و خواری.

جعفری در کتاب خود با اشاره به این جمله امام حسین (ع) که در روز عاشورا فرمود:

نه، به خدا سوگند! من دست ذلت به شما نخواهم داد و هرگز مانند بردگان (بندگان) از [جهاد] فرار نمی‌کنم (به آقایی شما اقرار نخواهم کرد). ای بندگان خدا! من از این که مرا سنگباران کنید، و از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد، به پروردگار خودم و شما پناه می‌برم.

معتقد است که این جملات، امکان فهم عالی‌ترین مقام انسانی را از نظر شرافت و کرامت و حیثیت در اختیار مکتب‌داران و فرهنگ‌سازان و بانیان تمدن‌های حقیقی می‌گذارد تا بفهمند هنگامی که سخن از انسان می‌رود، با چه موجودی سر و کار دارند؛ بفهمند که زندگی با ذلت و خواری، مساوی با مرگ دور از کرامت و شرف ارزشی است.

عظمت روحی، نتیجه زندگی بر اساس کرامت و شرافت است، که حسین (ع) آن را در حدّ اعلا دارا بود به اعتقاد جعفری:

اغلب تواریخی که داستان شهادت امام حسین (ع) را نوشته‌اند، این جریان شگفت‌انگیز را نقل نموده‌اند که هر اندازه کار برای آن حضرت در ساعات حسّاس روز عاشورا شدیدتر می‌شد، چهره مبارک آن مسافر دار بقا برافروخته‌تر می‌شد که خود حکایت از انبساط و شکوفایی روحی آن حضرت می‌نمود ... و این است نیروی با عظمت روح آدمی که در هنگام سخت‌ترین زجر و شکنجه‌های شکننده، به جهت تکاپو در میدان مسابقه برای کمال، همانند پیروزمندترین مرد، احساس مسرت و شکوفایی داشته باشد.

امام حسین (ع) چگونه عظمت حقیقت حیات و ارزش‌های آن را دریافته بود؟ و چگونه دامان انسان را از پلیدی‌های ذلت و پستی تطهیر نمود؟

وی پاسخ سؤال یادشده را این گونه بیان می‌کند:

... اسلام و ارزش‌های انسانی والا، از دو قلمرو درونی و بیرونی، در اعماق جان امام حسین (ع) نفوذ کرده بود. او با یافتن پاسخ‌های نهایی همه سؤالات بزرگ که برای هر انسان عاقل و هشیاری در ارتباط‌های چهارگانه (ارتباط انسان با خویشتن، با خدا، با جهان هستی، و با هم‌نوع خود) مطرح است، موجودیت خود را در آهنگ اصلی هستی دریافته بود و یا به اصطلاح معروف، با پیدا کردن پاسخ شش سؤال اساسی (من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا آمده‌ام؟ با کیستم؟ برای چه آمده‌ام؟ به کجا خواهیم رفت؟) حقیقت حیات انسانی و ارزش‌های آن را در همه ابعاد «هستی»ها و «بایستی»ها درک کرده بود و با همان حقیقت زندگی می‌کرد.

و همین حقیقت موجب شد تا او نه تنها خود، بلکه همه انسانیت را از شوره‌زار ذلت و پستی به آسایشگاه کرامت و شرافت هدایت نماید.

جعفری به این جمله امام حسین (ع) «هیئات من الذّله» که می‌رسد، با حرارتی که از اعماق جان او برمی‌آید، همگان را به منطق جاودانی حسین (ع) و تبعیت از او فرا می‌خواند:

بباید چشم از هرگونه اصطلاح‌سازی‌های مکتبی که گویندگانش طعم «ولقد کرّمنا بنی آدم (سوره اسراء، آیه ۷۰) را نچشیده‌اند، ببوشیم، و با تبعیت از امام حسین (ع) و منطق جاودانی او که فرمود: «هیئات من الذّله»، دامان انسان و انسانیت را از پلیدی‌های ذلت و پستی و خواری تطهیر نماییم.

معنایابی قدرت در حرکت سازنده امام حسین (ع)

جعفری در تبیین معنای قدرت، ضمن انتقاد از کسانی که قدرت را در مقابل حق قرار می‌دهند، معتقد

است:

قدرت، ذاتاً جلوه‌ای از حق است، و این انسان است که می‌تواند بهترین استفاده سازنده از قدرت را داشته باشد و یا از آن در مخرب‌ترین ضربه‌ها بهره‌برداری کند. بنابراین، قدرت هرگز در مقابل حق صف‌آرایی نمی‌کند. همانگونه که قدرت به جهت آن که جلوه‌گاه یا مصداقی از حقیقت است، نمی‌تواند خود را در برابر حق قرار بدهد، هم‌چنان باطل نیز هرگز توانایی رویارویی، و به اصطلاح، جنگ تن به تن را با حق ندارد. آن چه که ما در جهان خارج از رویارویی گروه‌های مختلف از انسان‌ها مشاهده می‌کنیم، در واقع، رویارویی حامیان حق و حامیان باطل است، نه خود قدرت و حق و باطل. این دو گروه (حامیان حق و حامیان باطل)، همواره در گذرگاه تاریخ و در همه جوامع، در حال مبارزه آشکار یا مخفی به سر می‌برند. هر یک از این دو گروه که قدرت طبیعی را به دست آورده باشد، گروه دیگر را به شکست میکشاند ...

اگر حامیان باطل شکست بخورند، ممکن است بعد از شکست آنان، باطل [بدون پیروزی] بار دیگر قد علم کند، و اگر حامیان حق شکست بخورند، این یک شکست ظاهری است، زیرا حق فراتر از جنگ‌های رویاروی قرار دارد. بنابراین، اگر فرض کنیم که در طول تاریخ، بزرگ‌ترین شهید راه انسانیت (علی بن ابیطالب یا امام حسین(ع)) هزاران بار قدم به میدان مبارزه بگذارد و مجاهدت کند و به خاک و خون بگردد و شهید شود، چون آرمان او حق است، هرگز مغلوب نمی‌شود، بلکه او پیروز است برای ابد، زیرا حق برای ابد ثابت و پیروز است.

ایشان کلامی را از امام حسین^(ع) برای نمونه آورده است که در جایی امام حسین^(ع) خطاب به فرزندان هاشم میفرماید:

... هرکس به من ملحق شود، شهید خواهد شد و هرکس از من تخلف کند، به پیروزی نخواهد رسید.

جعفری با لحاظ کردن این معنا از قدرت است که با قاطعیت اعلام می‌نماید:

یکی از مهم‌ترین درس‌هایی که بشریت می‌تواند از حرکت سازنده حسین بن علی(ع) بیاموزد، تعریف و تفسیر معنای حقیقی قدرت است که متأسفانه پیشتران و مدیریت‌های فرهنگی، سیاسی، اخلاقی و دینی جوامع، به اندازه لازم و کافی، به تعلیم آن برای مردم نپرداخته‌اند.

او به همین مناسبت، در جایی دیگر، به نقل از کتاب «مقدمه تئوری کلی و فلسفه حقوق»، تألیف کلود دوپاکیه (Claude Dupasquier)، گفته پاسکال را بیان می‌کند:

از آن جهت که بشر نتوانست کاری انجام بدهد که عدالت را قدرت و عادل را قدرتمند بداند، قدرت را عدالت و قدرتمند را عادل تلقی کرد.

امام حسین^(ع) در تبعیت از قانون دفاع جدی از جان و عدم ورود به مهلکه، مصمم بود

جعفری با طرح این موضوع، در صدد پاسخ به شبهات و ایراداتی است که برخی از ناآگاهان به حرکت

امام حسین^(ع) در مقابل یزید وارد می‌سازند و سخن خود را از ابن خلدون آغاز می‌کند:

این که برخی از ناآگاهان گمان کرده اند امام حسین(ع) نباید در برابر یزید که از قدرت با همه آشکالش برخوردار بود، مقاومت کند و ایستادگی و مبارزه او با آن طاغوت دوران اشتباه بود، غلطی است واضح که ابن خلدون هم مرتکب شده و می‌گوید: «حسین احساس کرد که خروج بر یزید، به جهت فاسق بودنش، متعین و واجب است، خصوصاً برای کسی که دارای توانایی برای قیام باشد، و او درباره خود، این شایستگی و قدرت را می‌دید و گمان وی از نظر شایستگی [برای زمامداری] و توانایی خود، صحیح بود و توانایی او بیش از آن بود که گمان می‌کرد، ولی گمان وی درباره قدرت خود، چنان نبود که تصور می‌کرد می‌تواند با نیروی نظامی خویش در قیامش پیروز شود.» [در حالی که] از اقدام امام حسین(ع) برای آمادگی و توانایی دفاع از خود در مقابل ولیدبن عتبه (حاکم مدینه)، لزوم آمادگی برای دفاع از حیات به خوبی روشن می‌شود.

اشتباه ابن خلدون در نظریه‌ای که ابراز کرده، از همین جمله کاملاً صریح در داستان رفتن امام حسین(ع) به نزد ولید به خوبی روشن می‌شود که امام به عنوان قانون جدی حیات، مورد بهره‌برداری قرار داده است. [آنجا که فرمود]: «من بر ولید وارد نمی‌شوم، مگر این که بر دفاع از خود توانا باشم.»

جای تأسف است که ابن خلدون با آن همه اطلاعات و قدرت تفکر، نتوانسته است معنای قدرت را از دیدگاه عقل سلیم و فطرت کمال جو و منابع اسلامی به درستی بفهمد. اما تفاوت میان رفتن به نزد ولیدبن عتبه، که پرچمدار شهادت (حسین بن علی(ع)) برای احیای ارزش‌ها با حدّ اعلای آمادگی برای دفاع از حیات حرکت کرد، و قیام جدی برای رویارویی با طاغوت زمان - یزیدبن معاویه - با قدرت طبیعی ناچیز، بسیار زیاد است. قدرت در حادثه نخستین (رفتن به نزد ولید)، همان آمادگی از جهات وسایل طبیعی بود که باید آن بزرگوار آن را داشته باشد، زیرا کشته شدن مخفیانه در میان چهار دیوار یک خانه که قابل تفسیرها و توجیهاات بسیار مختلف بود، کم‌ترین اثر و نتیجه‌ای برای رها ساختن مردم جوامع آن روز از زندگی برده‌وار برای یزید در بر نداشت، در صورتی که نهضت و قیام رسمی، با آگاه کردن مردم در مورد مبتلا شدن و دچار شدن حیات آن‌ها به وخامت مادی و معنوی، به وسیله خودکامه‌ای خودخواه (یزید) با آن حوادث گوناگون ... بزرگ‌ترین وسیله و قدرتی بود که خداوند در آن زمان به امام حسین(ع) عنایت فرمود. بر مبنای همین اصل دفاع جدی از حیات بود که امام حسین(ع) جماعتی از دودمان خود را جمع نمود و آن‌ها را با سلاح مجهز کرد و فرمود: ولید در این ساعت مرا خواسته است و ممکن است مرا به چیزی تکلیف کند که من آن را نپذیرم و او مورد اطمینان نیست. هنگامی که من بر ولید وارد شدم، شما نزدیک درب باشید و اگر صدایم بلند شد، وارد شوید و از من دفاع کنید. این است منطق اصلی حیات که خداوند با فیض ربّانی خود، به انسان عنایت فرموده است.

اختیار به عنوان عنصر اصلی و تعیین کننده برای جانبازی در راهی که حسین انتخاب کرده بود، در میان

بستگان و یاران او کاملاً هویدا بود

امام حسین^(ع) شب یکشنبه و در حالی که دو روز از ماه رجب مانده بود، از مدینه خارج شد و با فرزندان

و برادر و برادرزادگان و با عمده‌ترین افراد خاندانش، به جز محمدبن حنفیه، به سوی مکه حرکت کرد.

جعفری با بررسی و تحلیلی که از تاریخ عاشورا داشته، معتقد است که امام حسین^(ع) نه تنها محمدبن حنفیه، بلکه هیچ کس را برای حرکتی که در پیش داشت، مجبور نفرمود. وی علت همراهی مشتاقانه آنان با امام حسین^(ع) از اول قیام تا پایان آن را این گونه تحلیل می‌نماید:

در روزگار ما شاید این حقیقت که فرزندان و برادران و برادرزادگان و عمده‌ترین افراد خاندان یک انسان که مانند حلقه‌های متصل به حلقه وجود او هستند و عناصر شخصیت طبیعی او را تشکیل می‌دهند، برای مردم قابل تصور نباشد. در ارتباط طبیعی و معقول که میان مجموعه‌ای از انسان‌ها وجود دارد، هر اندازه شخصیت فردی از آن مجموعه با عظمت‌تر باشد، جوشش ارتباط مزبور شدیدتر می‌شود، و چه شخصیتی با عظمت‌تر از امام حسین(ع) که افراد دودمانش، مانند برادران و برادرزادگان و دیگر افراد برجسته خاندان وی، زندگی خود را پس از شهادت مظلومانه او، ننگ ابدی تلقی می‌کردند.

بنابراین، حرکت فرزندان و برادران و برادرزادگان و مهم‌ترین افراد دودمان آن شهید راه حق و حقیقت، با کمال اختیار صورت گرفته است.

عظمت شخصیت و استقلال هویت، دو ویژگی مهم یاران امام حسین^(ع)

کسانی که با امام حسین^(ع) در این معرکه وارد شده بودند و جان خود را روی دست گرفته و به پیشگاه خدای حسین^(ع) تقدیم داشتند، به آن حد از رشد شخصیتی و هویتی رسیده بودند که اگر خود را تنها یاور حسین^(ع) می‌یافتند، باز به تنهایی و با شجاعت تمام، از حسین^(ع) و آرمان‌های او دفاع می‌کردند و در این راه، یاری هیچ کس دیگری را طلب نمی‌کردند. جعفری در بیان این ویژگی مهم، به سخنان یکی از یاران امام حسین^(ع) - یعنی عابس بن ابی شیبب شاکری - که همراه ایشان در کربلا به شهادت رسید، اشاره می‌نماید، آن‌جا که وی در پاسخ به دعوت مسلم بن عقیل فرستاده امام حسین^(ع) به کوفه، برخاست و پس از حمد و ثنای خداوندی گفت:

پس از حمد و درود، من از مردم به تو خبری نمی‌دهم و نمی‌دانم در درون آنان چه می‌گذرد؟ و من به وسیله آنان تو را فریب نمی‌دهم. سوگند به خدا! من از چیزی به تو خبر می‌دهم که جان خود را برای آن آماده کرده‌ام. سوگند به خدا! اگر دعوتم کنید، پاسخ مثبت به شما خواهم داد ... و من هیچ پاداشی جز تقرب به خدا نمی‌خواهم.

محمدتقی جعفری سپس متفکرین و شیفتگان معارف واقعی انسان‌شناسی و عاشقان پیشبرد فرهنگ پیشرو تکامل را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

چه می‌شود لحظاتی چند، آرامش کتاب‌هایی را که در قفسه‌های کتابخانه‌ها غنوده‌اند، بر هم بزنیم؟ چه می‌شود مقداری از فرو رفتن در الفاظ و اصطلاحات جالب، ولی کارافزا و تاریک‌کننده ابهام‌ها، دست برداریم و به تماشای واقعیت خود انسان برویم؟ ... بیایید عظمت آن ارزش انسانی را دریابیم که می‌تواند آدمی را از چنان استقلال هویت و شخصیتی برخوردار سازد که برای حرکت در مسیر انسان شدن، حتی نیازی به یک فرد همراه احساس نکند. چنین شخصیتی به تنهایی همان جان جهان است که ادبیات انسان ساز شرق و غرب برای ارائه الگوی تمام عیار یک سالک راه حق و حقیقت، به دنبال او می‌گردد. این مرد، عابس بن ابی شیبب شاکری است. به یقین، شما به عنوان یک شخص آگاه، از اهمیت وجود انسان در این جهان هستی، سخن‌های فراوانی پیرامون امکانات و استعدادهای شگفت‌انگیز این موجود شناخته و در عین حال ناشناخته شنیده‌اید. بنده که این جملات را می‌نویسم، شما را به عنوان یک جوینده راستین حقایق اصیل مربوط به این تجلی‌گاه حکمت الهی تلقی می‌کنم و از شما می‌خواهم در معنای سخن این مرد بزرگ (عباس) لختی بیندیشید...

او می‌خواهد بگوید: من برای رسیدن به آن حقیقتی که زندگی را برای آن می‌خواهم، هیچ احتیاجی به تصدیق و یاری و همکاری مردم ندارم. حیاتی که من دارم، بدون اجازه و مشورت و همیاری مردم، از عنایت خدا نصیب شده است. وابستگی آدمی به هم‌نوع طبیعی خود، تا آن جاست که وارد شعاع جاذبیت الهی شود ...

این، همان اصل بنیادینی است که به مقتضای آن، آدمی بزرگ‌ترین قدرت را از درون خویش به دست می‌آورد و از همه قدرت‌ها بی‌نیاز می‌شود.

واقعۀ کربلا، تجلی‌گاه حقوق و اخلاق

جعفری در تحلیل واقعۀ کربلا، به مواد و عناصری اشاره می‌کند که مورد لزوم هر جامعه بشری برای رسیدن به کمال سعادت است. از جمله عناصری که ایشان تأکید بسیار بر آن دارند، اخلاق و حقوق است، که یک طرف ماجرا - امام حسین^(ع) و یارانش - خود را کاملاً ملزم به رعایت آن می‌دانند و طرف مقابل -

یزید و عوامل او - کوچک‌ترین توجهی به این عناصر ندارند. در واقع، می‌توان گفت: این، یکی از آن عوامل در برجستگی واقعه‌ عاشورا در مقایسه با وقایع مشابه که در تاریخ بشری اتفاق افتاده است، می‌باشد. او نمونه‌های بسیاری را در این زمینه آورده است که ما به اختصار فقط به یک نمونه از آن اشاره می‌نماییم:

هیچ منطق اجتماعی، سیاسی و اخلاقی ساختگی روزگار ما نمی‌تواند عظمت شگفت‌انگیز قانون ممنوعیت قصاص پیش از جنایت و ممنوعیت قتل نفس غافلگیرانه را بفهمد. ریشه این شرف و حیثیت و عظمت مردانگی، در زندگی علی و فرزندش حسین(ع) به طور واضح مشاهده می‌شود... در این رابطه، خوب است به گوشه‌ای از این قضیه فرا طبیعی پیش از عاشورا توجه کنیم: بامداد روز عاشورا که هنوز روبرویی دو گروه حق و باطل با یکدیگر شروع نشده بود، مردی که به ابزار جنگی کاملاً مسلح بود، با سرعت به طرف چادرهای حسین(ع) و یاران او آمد. امام حسین(ع) فرمود: این مرد کیست؟ شاید شمر بن ذی الجوشن باشد؟ گفتند: آری. در این هنگام، مسلم بن عوسجه خواست شمر را با تیر از پای درآورد، ولی آن حضرت مانع از تیراندازی مسلم بن عوسجه شد. مسلم به امام حسین(ع) عرض کرد: اجازه بده با تیر این مرد را به هلاکت برسانم، زیرا او از چشمگیرترین گردنکشان خودکامه است و هم‌اکنون خدا او را در تیررس من قرار داده است. امام حسین(ع) فرمود: نه، به سوی او تیر نینداز، زیرا من نمی‌خواهم جنگ را شروع کنم.

این جا، نمونه‌ای از جایگاه روبرویی حقوق و اخلاق و مصالح زندگی اجتماعی است. از یک طرف، مقتضای حقوق محض این است که چون جرمی به وقوع نپیوسته، هیچ اقدامی به عنوان انتقام و مجازات جایز نیست. هم‌چنین، اخلاق مجرد نیز در این مورد به یاری حقوق برمی‌خیزد و کیفر و انتقام قبل از وقوع جرم را محکوم می‌نماید.

از دیدگاه تاریخ، بدیهی است که اگر شمر در همان موقع کشته می‌شد، به احتمال بسیار قوی، غائله خونین کربلا دگرگون می‌شد، زیرا همان‌طور که ثابت شده است، عمر بن سعد نمی‌خواست دستش به خون حسین(ع) آلوده شود. حتی چنان که در تواریخ آمده، او در صدد برآمد که عبیدالله بن زیاد را از کشتن آن حضرت منصرف کند.

از طرف دیگر، اطمینان یا یقین به وقوع جرم، مانند این است که حقوق و هرگونه قانون مدافع جان آدمیان در گوشه‌ای نظاره‌گر و تماشاچی قتل نفس یا دیگر جرم‌ها باشد، تا قتل نفس به فعلیت برسد و آن‌گاه وارد میدان شود! حرکت امام حسین(ع) برای دفاع از حیات معقول و طیبه بوده است که در آن، «قانون»، معیار بود و به بایستگی‌ها و شایستگی‌ها اهمیت داده می‌شود.

بسیاری از این نمونه‌ها در این داستان حرکت‌آفرین و انسان‌ساز وجود دارد که در مجال مقتضی باید به یکایک آن‌ها پرداخت و اصول اساسی انسانیت را از دل این حادثه جانسوز استخراج و به جامعه بشری تقدیم نمود. این، همان دغدغه‌ای است که محمدتقی جعفری تا آخرین لحظات فعالیت پر بار فکری خود به دنبال تحقق آن بود. به اعتقاد وی:

هنوز حقایق بسیار زیادی درباره این شخصیت و قیام انسانی الهی او ناگفته مانده است که کشف و بررسی آن‌ها، قطعاً برای پیشرفت تکامل بشر ضرورت دارد.

وی برای این که در این زمینه سخن را به کمال رسانده باشد، این جمله را می‌گوید:

شهادت شخصیتی به عظمت حسین بن علی(ع)، به انگیزه‌ای به عظمت تحقق بخشیدن به هدف آفرینش هستی نیازمند است.

نکته پایانی

از نگاه محمدتقی جعفری، آن‌چه که باید در این زمینه به عنوان بدیهی‌ترین قضایای داستان بی‌نظیر نینوا بپذیریم، این است:

اقدام این شخصیت بزرگ الهی به شهادت، آن هم در تلخ‌ترین نوع آن، نه به انگیزگی اندوختن مال دنیا بوده و نه برای تحصیل شهرت و نامجویی، و نه برای انتقام شخصی یا جاه و مقام. این، حقیقتی است که هیچ مورخ صاحب نظر و با اخلاصی نمی‌تواند تردیدی در آن داشته باشد. بنابراین، انگیزه و علت منحصر این شهادت نمی‌تواند جز دفاع از اسلام و احیای مجدد آن باشد، که احیای آن، احیای انسانیت و شرف و کرامت انسانی است.

و با همین فهم حقیقت است که جعفری سخن خود را با همه اندیشمندان حوزه‌های گوناگون، این گونه به پایان می‌برد:

ای فلاسفه، ای حقوق‌دانان، ای اقتصاددانان، ای سیاستمداران، ای ادبا، ای هنرمندان، ای صاحب نظران علوم روانی، ای تحلیل‌گران تاریخ انسانی و ای پیشتازان فرهنگ پیشرو! در پیچ و خم بیراهه‌های دو قرن اخیر که به نام شاهراه‌های علم و آزادی معروف شده، موجودی به نام انسان گم شده است! بیش از این تأخیر سزاوار نیست، برخیزید راه بیفتیم تا او را پیدا کنیم. در این حرکت معجزه‌آسا، پرچمداران اصیل کاروان را که پیشتازان دین حیات‌بخش الهی و اخلاقیون هستند، فراموش نکنیم. عزیزان! هم‌اکنون که در اوایل قرن پانزدهم هجری اسلام و در آستانه ورود به قرن بیست و یکم مسیحی هستیم، فاصله این جمله: «من مهمانم را از خانه‌ام که او برای خود به عنوان پناهگاه انتخاب کرده است، بیرون نخواهم کرد تا زندگی‌اش در خطر نابودی قرار بگیرد، اگرچه به نابودی زندگی خودم تمام شود»،^۱ تا آن جمله که می‌گوید: «من هدف و دیگران وسیله»، فاصله میان انسان و ضد انسان است. اگر می‌خواهید صدق این ادعا را درک کنید، به اصالت و قدرت و استحکام حیات انسان‌های آن دوره‌ها توجه کنید و سپس آن‌ها را با زندگی پوچ دوران ما مقایسه نمایید.

مطالبی که در این چند صفحه آورده شد، البته مجموع نظریات و نگاه علامه جعفری به حماسه بزرگ حسینی^(ع) نیست، اما اصول معرفتی ایشان را در این موضوع می‌توان در این نوشتار جستجو کرد. هر چند باز هم ما را بی‌نیاز از مراجعه به آثار ایشان در این زمینه نمی‌کند.

مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

۱- سخنی هانی بن عروه در برابر عبیداله بن زیاد (حاکم کوفه) که از او خواست تا مسلم بن عقیل (سفیر امام حسین ع) را که به منزل او پناه آورده بود، اخراج نماید.